



تحلیل عناصر اساطیری در هفت‌خان‌های طومار نقّالان و مقایسه آن با شاهنامه

سمانه سادات شهید حسینی^۱ ID، حسنعلی عباس‌پور اسفدن^۲ ID*، وحید رویانی^۳ ID

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران، samanehoseine@ymail.com
^۲ (نویسنده مسئول) استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران، h.abbaspouresfeden@gmail.com
^۳ دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه گلستان، گرگان، ایران، vahidrooyani@yahoo.com

چکیده

طومارهای نقالی یکی از منابع بسیار غنی فرهنگ و ادب ایرانی است که در قالب داستان‌های اساطیری و حماسی مفاهیم اساطیری، آداب و رسوم فراموش‌شده، نکات زبانی و ... را در خود جای داده‌اند. در طومارهای نقالی به علت تأکیدی که بر داستان‌های پهلوانان سیستان شده است، معمولاً از هفت‌خان اسفندیار خبری نیست، ولی در عوض در کنار هفت‌خان رستم دو هفت‌خان نیز برای اعقاب او یعنی فرامرز و جهانبخش ذکر شده که قابل توجه است. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد هفت‌خوان فرامرز و جهانبخش براساس الگوی هفت‌خان رستم و اسفندیار ساخته شده‌اند و نکاتی اساطیری مانند وجود «عقاب» به‌عنوان جانور مشتری و وجود گرگ نشانگر مرحله سرباز در آیین مهر از پیشینه غنی اساطیری این هفت‌خان‌ها حکایت دارد. اما به‌جز مسائل اساطیری، طومارها از دیدگاه داستان‌پردازی نیز قابل بررسی می‌باشند؛ خصوصاً طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت‌نژاد) به شخصیت‌پردازی و روابط علی و معلولی و جزئیات داستان و تصویر حالات روحی و جسمی بیشتر توجه دارد و از این جهت قابل توجه است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی عناصر اساطیری در هفت‌خان‌های موجود در طومارهای نقالی.
۲. تطبیق عناصر اساطیری در هفت‌خان‌های طومار نقالان با شاهنامه.

سؤالات پژوهش:

۱. آیا هفت‌خوان فرامرز و جهانبخش براساس الگوی هفت‌خان رستم و اسفندیار ساخته شده است؟
۲. چه تفاوتی میان هفت‌خان‌های طومار نقالان با شاهنامه وجود دارد؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۵۸۱ الی ۶۰۱

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۹/۱۰

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

هفت‌خان،
طومار نقالی،
شاهنامه،
اسطوره.

ارجاع به این مقاله

شهید حسینی، سمانه سادات، عباس‌پور اسفدن، حسنعلی، رویانی، وحید. (۱۴۰۱). تحلیل عناصر اساطیری در هفت‌خان‌های طومار نقالان و مقایسه آن با شاهنامه. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۶)، ۵۸۱-۶۰۱.



[dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.46.32.8](https://doi.org/10.22034/IAS.1735708.1401.19.46.32.8)



[dx.doi.org/10.22034/IAS.2022.322920.1843](https://doi.org/10.22034/IAS.2022.322920.1843)

مقدمه

طومارهای نقالی یکی از منابع بسیار غنی فرهنگ و ادب و هنر ایرانی است که در قالب داستان‌های اساطیری، حماسی و... مفاهیم و نکات اساطیری، برخی آداب و رسوم فراموش‌شده، نکات زبانی و دستوری و گاه واژگان و اصطلاحات اعصار کهن را در خود جای داده‌اند. برخلاف تصور برخی از پژوهشگران که طومارها را کاملاً حاصل تخیل نقالان می‌دانند، بررسی و تحقیق و پژوهش جدی درباره طومارهای نقالی و مقایسه آن‌ها با سایر متون و روایات حماسی نشان می‌دهد که گاه برخی اندیشه‌های اساطیری و آداب و رسوم در طومارها آمده است که ریشه در ادوار باستان دارد و قدیمی‌تر از متون حماسی مکتوب است. اگر بخواهیم به پیشینه نقالی نگاه کنیم باید به سراغ خنیاگران ایران باستان برویم که با عنوان گوسان در دوره اشکانیان در بین مردم می‌گشته و داستان‌های حماسی را برای آن‌ها روایت می‌کرده‌اند (بویس، فارمر، ۱۳۶۸: ۳۳). پس از اسلام نیز این سنت به شیوه‌های گوناگون در بین ایرانیان رواج داشته اما در دوره صفوی و قاجار رونق بیشتری یافته و طومارهای گوناگونی از این دوره به جای مانده است. قدیمی‌ترین آن‌ها «طومار نقالی شاهنامه» به تاریخ کتابت ۱۱۳۵ ه.ق است که توسط دکتر سجاد آیدنلو تصحیح و منتشر شده است. دو طومار برجسته دیگر که در این پژوهش از آن‌ها استفاده شد یکی «طومار کهن شاهنامه فردوسی» از جمشید صداقت‌نژاد است و دیگری «هفت لشکر» (طومار جامع نقالان) از کیومرث تا بهمن تصحیح مهران افشاری-مهدی مداینی است.

در طومارهای نقالی هیچ اشاره‌ای به هفت‌خان اسفندیار نشده است ولی در عوض در کنار هفت‌خان رستم دو هفت‌خان نیز برای اعقاب او یعنی فرامرز و جهانبخش ذکر شده که قابل توجه است. هدف این پژوهش یافتن نکات اساطیری موجود در این هفت‌خان‌ها است که در شاهنامه فردوسی یا به آن‌ها اشاره نشده و یا کم‌رنگ است. به‌عنوان مثال آیین مهر یکی از آیین‌های کهن و تأثیرگذار ایران باستان است که عناصر رازآمیز و اساطیری آن به‌صورت پیدا و پنهان در بخش‌های مختلف فرهنگ ایرانی قابل پیگیری است. این آیین به دلیل گستردگی زمانی و مکانی وسیعی که داشته است چنان تأثیری بر آیین‌های پس از خود نهاده که برخی از پژوهشگران معتقدند «بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره‌ای از جنبه‌های ادیان دیگر قتباس از بنیادهای آیین مهری است» (دوستخواه، ۱۳۸۲؛ شمیسا، ۱۳۷۶). شاید بتوان گفت در میان متن‌های کلاسیک فارسی، شاهنامه فردوسی به سبب احتواء بر اسطوره و فرهنگ ایران پیش از اسلام، بیش از دیگر متن‌ها بازتاب‌دهنده اندیشه‌های آیین مهری است (زارع، ۱۳۹۵: ۶۷۴). نگارندگان در این مقاله برآنند تا با بررسی هفت‌خان در طومارهای نقالی و مقایسه آن‌ها با شاهنامه نکات اساطیری هفت‌خان را استخراج نمایند.

از مجموعه پژوهش‌هایی که ارتباطی با تحقیق پیش رو دارند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مقاله «تحلیل چهارمین خان از هفت‌خان‌های حماسه ملی ایران بر بنیاد اسطوره» از قربانعلی ابراهیمی و مریم محمودی که در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است، نویسندگان در این مقاله با تحلیل اساطیری خان چهارم نتیجه می‌گیرند که بن‌مایه این خان غلبه عنصر آتش بر آب است. اثر بعدی «مقایسه محتوایی روایات طومار نقالی با روایات شاهنامه فردوسی» است از کامران

ارژنگی (۱۳۹۳)؛ نویسنده در این اثر ضمن مقایسه طومارهای نقالی و داستان‌های شاهنامه نتیجه می‌گیرد طومارهای نقالی از نظر ساختاری و موضوعی به علت داشتن ویژگی‌هایی با روایات شاهنامه تفاوت دارند. مانند تغییر در اسامی، بیان کردن مسائل جدید و نوظهور، شاخ و برگ بیشتر دادن به داستان‌ها و ... اثر از سراج (۱۳۹۴) با عنوان «بررسی داستان رستم و سهراب در شاهنامه و مقایسه آن با طومار نقالی است که نویسنده در این رساله تفاوت‌های داستان رستم و سهراب را با چهار طومار شاخص هفت‌لشکر، فردوسی‌نامه، طومار نقالی و طومار رستم و سهراب بررسی کرده است. «طومارهای نقالی و ضرورت فهرست‌بندی بن‌مایه‌های آن‌ها» اثر فرخ حاجیانی و اکبر صیادکوه (۱۳۹۴) است. نویسندگان این مقاله با استخراج بن‌مایه‌های داستان فریدون از طومار نقالی مشکین‌نامه می‌کوشند تا با تطبیق بن‌مایه‌های این داستان با فهرست تامسون غنای ادب عامیانه و روایات ایرانی در افزودن بن‌مایه‌های نو به فهرست جهانی را آشکار سازند. در مورد ارتباط هفت‌خان با آیین مهر می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: «مقاله مهر مهر بر هفت خان رستم» اثر مریم بیدمشکی (۱۳۸۳) است. نویسنده در این مقاله ضمن بیان تقدس و اهمیت عدد هفت معتقد است ژرف ساخت هفت‌خان همانند آیین مهر از این انگارش ذهنی نشأت گرفته است که سیارات هفت‌گانه هرکدام به نوعی بر زندگی انسان و منش و کنش او تأثیرگذار بوده‌اند. مقاله بعدی هفت زینه مهری در هفت‌خان بیژن اثر قدمعلی سرامی و سیما منصوری (۱۳۹۰) است. نویسندگان معتقدند بیژن در این سفر همانند یک سالک مبتدی آیین مهر به قصد کسب درجه دینی، دشواری‌ها و ریاضت‌های هفت‌گانه سلوک را تحمل کرده است. اثر بعدی مقاله «بررسی آیین مهر و بازتاب آن در بخش شاهان پیشدادی شاهنامه» اثر مرضیه زارع است که در سال ۱۳۹۵ منتشر شده است. نویسنده معتقد است بسیاری از نمادهای دین مهری چون شراب، آتش و ... به داستان‌های اساطیری شاهنامه راه یافته و بیشترین بازتاب را در داستان جمشید و فریدون داشته است که هر دو شاهانی با تبار خورشیدی هستند.

۱. هفت‌خان رستم

۱/۱. خان اول

خان اول در شاهنامه ماجرای کشته شدن شیر توسط رخس می‌باشد. در طومار نقالی شاهنامه و طومار کهن شاهنامه فردوسی اثر صداقت‌نژاد همین ماجرا تکرار شده، ولی در هفت لشکر خان اول، کشتن جادو است. در طومار کهن هم صحنه جنگ رخس و شیر طولانی‌تر از شاهنامه است و هم اینکه شیر، شیر نیست، بلکه دیوی است که در پوست شیر رفته است. صداقت‌نژاد ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند: «رستم وقتی وارد سرزمین مازندران شد آمد و آمد تا به مرغزاری رسید. خورد و خوابید ناگهان خواهر مادر دیو سپید به‌صورت شیری چند پیلی به طرف رستم حمله آورد... بار سوم رخس بر سر شیر کوبید و شیر را کشت (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۳۷). تصویر شماره ۱ از خوان اول شاهنامه را منعکس ساخته است.



تصویر ۱. نبرد رخس و شیر. شاه نامه شاه طهماسب، محل نگهداری شاهنامه طهماسبی دوره صفوی. موزه هنرهای معاصر ایران.

اما ماجرای خان اول در طومار کهن به همین جا ختم نمی‌شود و صداقت‌نژاد ماجرای را درباره روبه‌رو شدن رستم با رهدار دیو و اکوکال و جنگ آن‌ها می‌آورد که شبیه داستان خوان پنجم و دشتبان و اولاد است. صداقت‌نژاد می‌گوید: «ابتدای راه دیوی از جانب اکوکال سر راه او را گرفت و چوب‌دست گران به جانب رستم انداخت. رستم با تیغ سحرگشا چوب‌دست دیو را قلم نمود... دیو به زاری گفت: ای آدمیزاد مرا رها کن تا غلامی تو را بکنم. رستم او را رها کرد ... دیو تنوره کشان به در رفت و سنگی کهن از کوه‌ها برداشت و بالای سر رستم آمد ... رستم بند پای او را گرفت و دیو را به زمین زد و هر دو گوش او را کند و گفت: برو به اکوکال دیو بگو پسر زال آمده تو را می‌خواهد... اکوکال و دوازده هزار نره دیو از جای درآمدند و ساعتی بعد مقابل رستم صف کشیدند. اکوکال به رستم حمله کرد... بعد از اینکه اکوکال شکست خورد به رستم گفت: مرا از بین نبر اطاعت تو را می‌کنم... رستم به اکوکال گفت تو کیستی؟ اکوکال گفت: من راهدار دیو سپیدم و مادر او هفت طلسم سر راه شما بسته است اگر مایلید شما را بر فراز آن‌ها گردش دهم؟ اکوکال رستم را به کتف نشانید و پرواز کرد... سپیده دم اکوکال رستم را در ابتدای طلسم، زمین گذاشت و گفت: مرا قدرت گذشتن از این طلسم‌ها نیست» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۴۱).

درواقع این حوادث مقدمه وارد شدن به خان اول است و خان اول گذر از بیابان است و جنگ با دیوی که در صورت ببر ظاهر می‌شود: «به طرف خان اول به راه افتاد و تا ظهر در بیابانی بی آب و علف، خشک و سوزان که زمینش چون مس گداخته بود رخس را می‌راند، ناگهان چشمه آبی دید پیاده شد، از سر کوه ببری هولناک سرازیر شد، رستم پیکان برداشت و تیر به ببر خورد و ببر بر زمین غلتید. ناگهان هوا تیره و تار شد و رستم نعش پتیاره‌ای را دید که در مقابل افتاده است. اکوکال از هوا به زیر آمد و مبارک باد شکستن خان اول او را گفت و گوری بریان به رستم داد تا سگ نفس را ساکت کند» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

خان اول فرامرز پسر رستم نیز همانند هفت خوان رستم در طومار کهن روبه‌رو شدن با دیو است با این تفاوت که همانند خان پنجم و جنگ رستم با اولاد و اسیر کردن او، فرامرز در همین خان دیو را اسیر کرده و به‌عنوان راهنما از او استفاده می‌کند. او به ریگ‌زاری می‌رسد که مرکب تا به زانو به ریگ فرومی‌رود و راه را گم می‌کنند. سپس به کمک آهوپی جادو ازین ریگ‌زار نجات یافته و در کنار چشمه با سیه رنگ دیو روبه‌رو می‌شود و او را اسیر می‌کند: «دلاور نگاه کرد دیو پتیاره دید که صد ارش قد و قامت. گفت پسر دیو سفیدم که پدرم را رستم کشت و باید خون پدرم را از تو بگیرم. فرامرز گفت: اگر من ترا دستگیر کنم چه خواهی کرد؟ دیو گفت: اگر تو مرا بر زمین زنی من غلام تو باشم.... فرامرز دیو را بر زمین زد سیه رنگ دیو مسلمان شد و گفت: من غلام حلقه به گوش توام» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۶۰۵). اما خان اول جهانبخش نبیره رستم و فرزند فرامرز نیز همانند شاهنامه جنگ با شیر است؛ با این تفاوت که هیچ حربه بر بدن شیر کار نمی‌کند و او به ضرب گرز شیر را از بین می‌برد. (افشاری، مداینی، ۱۳۷۷: ۴۱۱) در یکی از طومارها این شیر اینگونه وصف شده است: «چشم‌ها به طریق خون دندان‌ها مثل خنجر آبدار و آتش از دهن او بیرون می‌آمد و قد او شانزده ارج بود» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۷۴۰).

در آیین مهر، مرحله چهارم از مراحل هفت‌گانه سلوک شیر است و کسانی که خواسته‌اند هفت‌خان را با هفت زینه مهری تطبیق دهند به سراغ خان چهارم رفته‌اند: «مطابق نقوش به‌جا مانده از این آیین، شیران در این آیین مقامی ممتاز دارند و اشخاصی که این درجه را یافته‌اند از متشرقان بلند پایه محسوب می‌شوند. هر سالکی که از مرحله شیری می‌گذشت و شیرمرد می‌شد اجازه می‌یافت تا در مراسم رازآمیز آیینی شرکت جوید» (بیدمشکی، ۱۳۸۳: ۱۱۷). شیر به لحاظ عناصر کیهانی در حمایت مشتری قرار دارد و نماد خدایی آن آذرخش است که مشتری با آن به مخالف خود یورش می‌برد (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۹۳) ولی نکته‌ای اساطیری در طومار کهن شاهنامه نهفته است که پژوهشگران بدان توجهی نکرده‌اند و براساس آن مرحله اول مهری با پیش زمینه هفت‌خان و حرکت کیکاووس به مازندران قابل تطبیق است. درباره مرحله اول مهری آمده است: «کلاغ از پیش خدای خورشید به سوی میترا پرواز می‌کند و به این معناست که اکنون زمان قربانی کردن گاو نر فرارسیده است» (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۹۶). این کلاغ می‌تواند همان رامشگر مازندرانی باشد که کاووس را وسوسه می‌کند تا به مازندران لشکرکشی کند (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۳۸). ماجرا در شاهنامه بدین صورت آمده است:

بگفتش که رامشگری بر درست

ابا بربط و نغز رامشگر است

بفرمود تا پیش او خواندند

ز بربط چو بایست بر ساخت رود بر رودسازانش بنشانند

برآورد مازندرانی سرود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/۲).

جالب اینکه در طومار کهن شاهنامه نام این شخص نیز «زاغ» بوده است: «دیگر می‌نویسد کسی که کاوس را به تسخیر مازندران برانگیخت «زاغ» جادوگر گوش بریده شاه توران بوده است (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۱۸).

۱/۲. خان دوم

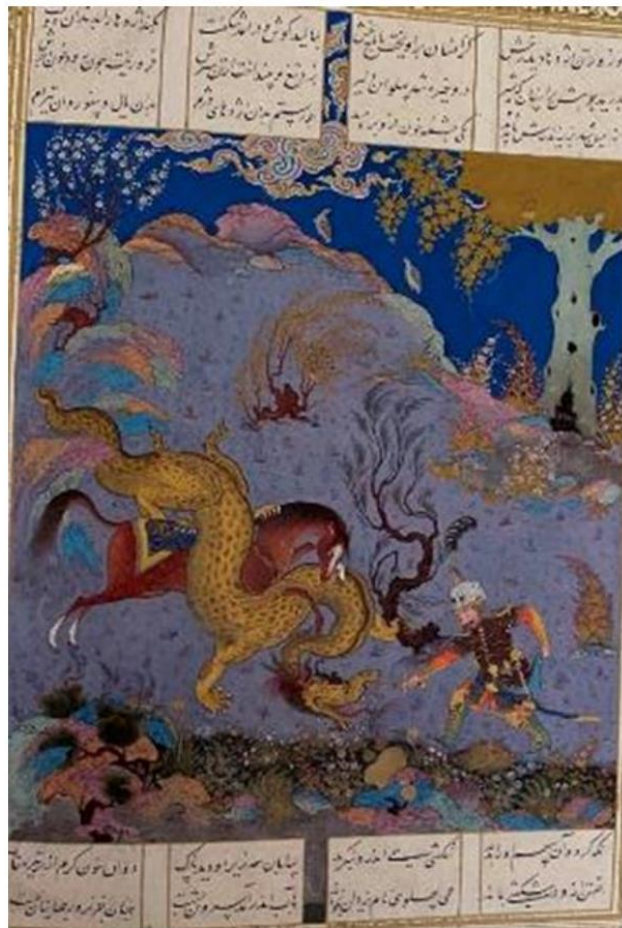
خان دوم در شاهنامه گذشتن رستم از بیابان است و تشنگی او و داستان یافتن میش و چشمه، که غیر از هفت لشکر که ماجرای کشتن شیر را با این خان جابه‌جا کرده است. این ماجرا بقیه طومارها همانند شاهنامه است، فقط طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت‌نژاد) ماجرای کشته شدن اژدها را نیز به این خان اضافه کرده است: «رستم حرکت کرد، بیابانی بی‌آب و علف و گرما چنان بود که مرغ در آن بریان می‌شد... ناگهان چشمش به میشی چاق افتاد. افتان و خیزان با رخس در پی میش روانه شدند تا میش به چشمه‌ای گوارا... ناگهان اژدهایی عظیم را دید که به طرف رستم می‌رود. رخس سم بر خاک کوفت و رستم بیدار شد، اما اژدها ناپدید گشت... تا بالاخره رستم اژدها را دید و رستم می‌دانست که اژدها جادوست ... گفت: ای بد نهاد نامت چیست؟ اژدها غرید و گفت: هزار سال است این سرزمین صد فرسنگ در صد فرسنگ مکان من است. رستم بلارک بر اژدها انداخت، اژدها با دمش به دست رستم زد که بلارک از کف او درآمد و رخس که رستم را درگیر دید ... به ضرب سم، مغز اژدها را پریشان کرد. رستم نعش پتیاره‌ای را دید که بر زمین افتاده است ... ناگهان اکوکال سرازیر شد و عرض کرد: مبارک باد بر تو شکستن طلسم دوم» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۴۶).

ماجرای خان دوم فرامرز روبه‌رو شدن با شیر است که یک بار با شیر واقعی روبه‌رو می‌شوند: «از برابر هزبر ماده بیامد، مثل پیل با پنجه خود حمله بر افراز کرد... دلاور دست بر دهان وی کرد زبانش بگرفت و چنان قوت کرد که از بیخ جدا شد و مشت دیگر بر سرش زد که مغزش پریشان شد» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۶۰۹) و بار دیگر به رودی جادو می‌رسند که توسط جادوگری به هیأت شیر ایجاد شده و با کشتن او رود جادو نیز از بین می‌رود: «اینجا همیشه خشکی بوده گمان می‌کنم که سحر کرده‌اند این کار به دستور کافور وزیر است ... وقتی در خانه رسیدند صدا بلند کردند و شخصی مثل (به‌صورت) هزبر بیرون آمد جوانان اسم اعظم یاد کرده و هزبر را کشتند تا الماس رود خشک شد» (همان: ۶۰۹). اما خان دوم جهانبخش گذشتن از بیابان و کشتن گرازان است: «رسیدند به بیابانی که مرغ از

پریدن عاجز بود و باد او سوزنده تر از آتش» (افشاری- مداینی، ۱۳۷۷: ۴۱۲)، و جهانبخش و یارانش پس از کشتن گرازان از بیابان می‌گذرند (همان: ۷۴۲).

۱/۳. خان سوم

خان سوم در شاهنامه داستان رستم با اژدها و کشتن اوست که در طومارها این خان به صورت متفاوتی آمده است. در طومار نقالی شاهنامه (آیدنلو) پس از روبه‌رو شدن رستم با او، می‌پرسد: «چه کسی؟ اژدها به زبان آمد و گفت: دژخیم جادوگرم. این دشت مکان من است... رستم تیغ را از نیام برکند و بر سر اژدها زد و او را دو نیمه کرد. ناگهان طوفان ظاهر شد. بعد از آن طوفان رستم دید که یک پتیاره جادو کشته است» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۴۳۶). تصویر شماره دوم خان دوم را در شاهنامه منعکس ساخته است.



تصویر ۲: نبرد رستم و اژدها، خان دوم. شاهنامه شه طهماسبی. دوره صفویه. موزه هنرهای معاصر ایران.

در این طومار برخلاف شاهنامه رستم با اژدها نمی‌جنگد بلکه با دیوی می‌جنگد که در پوست اژدها رفته است. در هفت لشکر فقط ماجرای این خوان جا به جا شده و ماجرای خان سوم گذشته از آتش است، ولی ماجرای خان سوم در طومار کهن (صداقت‌نژاد) جدید است و شاید تخیلی، زیرا رستم در خان سوم ناگهان با شیرافکن و زنی روبه‌رو

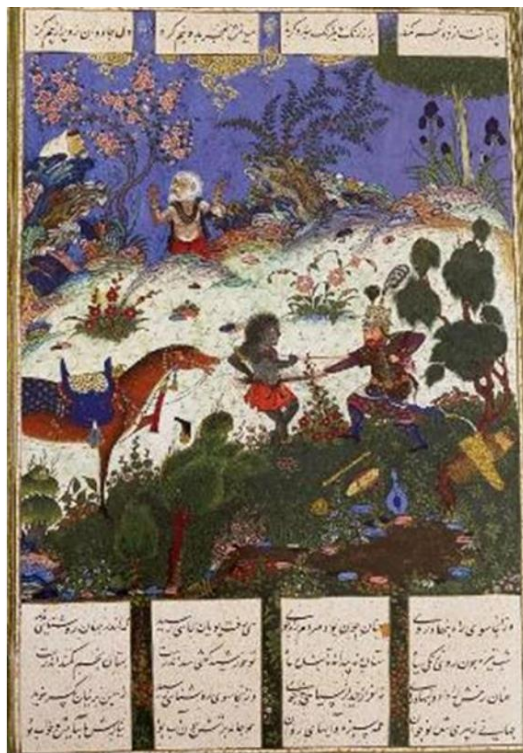
می‌شود که خود را زن شیروازن فرزند سام می‌داند: «و عجیب آن بود که زن همواره به آسمان نظر می‌کرد. چشمش که به رستم افتاد پشت خار را زمین گذاشت و به طرف رستم آمد و سلام کرد. رستم پرسید ای زن کیستی؟ زن آهی کشید و گفت: داستان من طولانی است... بدانکه چون شیروازن پسر سام مرا بزنی گرفت و چون از قهر رستم ترسید مرا به امان خدا رها کرد و گریخت، من این پسر را به خواری بزرگ کردم اکنون به آسمان نگاه می‌کنم که یزدان مرا کمک کند... رستم به اکوکال اشاره کرد تا اینها را به مرز ببرد. اکوکال آن دو را بر کتف نهاد و شیران را بغل کرد و بر هوا پرواز نمود» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۴۸). در منابع حماسی و تاریخی موجود تاکنون جایی به نام شیروازن پسر سام بر نمی‌خوریم و در نام‌نامه یوستی نیز بدان اشاره نشده است. شاید همچنان که دکتر امیدسالار درباره جهانگیر می‌گوید که پیوستگی او به خاندان رستم به پیش از دوره صفوی نمی‌رسد (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴)، پیوستگی شیروازن نیز جدید باشد و نام او را نقالان و قصه‌پردازان از تاریخ سیستان گرفته باشند، آنجا که در معرفی نسب بختیار الاسهبید می‌گوید: «بختیار بن شاه فیروز بن بزفری بن شیروازن... رستم الاکبر بن دستان بن سام بن نریمان بن کورنگ بن گرشاسب (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۴) و شیروازن با چند نسل به رستم می‌رسد.

ماجرای خان سوم فرامرز روبرو شدن با غول بیابانی است که صد ارش قد و قامت و سی و دو ارش پهنا دارد و فرامرز با زدن عمود او را می‌کشد. اما خان سوم جهانبخش گذشتن از آتش است که با کمک پیری نورانی که جهانبخش در خواب دیده و اسم اعظم را برای او می‌گوید از صحرایی که ریگ او از آتش تابنده‌تر بود، چنان که حرارت زره در بر ایشان آب می‌شود گذشتند» (مهران افشاری، مداینی، ۱۳۷۷: ۴۱۳). ازدها سرشتی متضاد دارد همچون مار نگهبان گنج‌های پنهان است که والاترین آن‌ها جاودانگی است. «هیچ موجود دیگری در هستی به اندازه ازدها به سرشت متضاد انسان نزدیک نباشد. ازدها از یک طرف همچون ابری بالای سر ما می‌ایستد و امواج بارورکننده‌اش را فرومی‌ریزد و از طرف دیگر غصب‌کننده آب‌ها و سدکننده چشمه‌های جوشان است» (بیدمشکی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). در آیین مهری نیز ازدهاکشی با محتوای رمزی و تمثیلی‌اش در مناسک و تشریف‌نوآیینان این دین از اهمیت خاصی برخوردار است. چنان که ضمن رسم ویژه‌های پیر و مرشد مهری در نمایشی نمادین با گرز خود ازدها را می‌کشد (بیدمشکی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). مرحله دوم از مراحل هفت‌گانه مهری همسر است و همسر در نگاره‌ها با مار همراه است که می‌تواند همان ازدهای شاهنامه باشد. در عین حال این مرحله نمودار عنصر آب نیز هست «و یکی از کارکردهای ویژه ازدها پاس داشت چشمه‌های آب و همتایی با رودخانه‌هاست. از این رو شاید بتوان گفت رگه‌های پیوندخوردگی و همسانی این دو مرحله را در نمادینگی و نقشی که هرکدام در ساحت سحر آفرین اسطوره‌ها ایفا می‌کنند باز یافت» (همان: ۱۱۹).

۱/۴. خان چهارم

ماجرای خان چهارم در شاهنامه داستان رستم با زن جادوگر و کشتن زن جادو است. ماجرا در طومار نقالی شاهنامه (آیدنلو) شبیه شاهنامه فردوسی است. در هفت لشکر جادویی خود را به صورت ازدها کرده و قصد رستم می‌کند،... رستم با تیغ بر دوال کمر جادو زده و آن جادو به جهنم واصل می‌شود اما در طومار کهن (صداقت‌نژاد) جنگ

رستم با اولاد در این خان آمده است: «رستم به مزرعه‌ای رسید که مردی قوی هیکل خاک را زیرورو می‌کرد. رستم به او سلام کرد مرد متوجه رستم نشد... رستم بند پای مرد کشاورز که دیوی به صورت انسان و مرزدار اولاد بود گرفت... و هر دو گوش او را کند و گفت: برو پیغام مرا به اولاد بده... اولاد با نیزه به تهی گاه رستم زد... اما چون او را دید که آسیبی ندیده حیرت زده شد... در آخر که اولاد قدرت و نیروی رستم را دید گفت: ای دلاور مرا زمین بگذار و اطاعت تو را می‌کنم و رستم گفت به شرطی که تو راهنمای من باشی در غیر این صورت تو را می‌کشم. اولاد گفت: پهلوان مرا بکش اما از راهنمایی معذور بدار. رستم خواست این کار را انجام بدهد که اکوکال گفت: او را به کمند ببند و جلو بینداز که اگر او نباشد کار بر تو مشکل می‌شود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۲). نزدیک قلعه سنگ ناگهان دستی از هوای فرود آمد و اولاد را به قلعه برد و رستم اندوهگین شد اما اکوکال گفت: این منزل دختر دیو سپید است... دختر دیو سپید... وردی خواند و به صورت عقاب درآمد رستم دریافت این عقاب جادوست به او تیر زد. تیر به عقاب خورد رعد و برق و صاعقه ظهور کرد رستم چشمش به پتیاره افتاد» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۳).



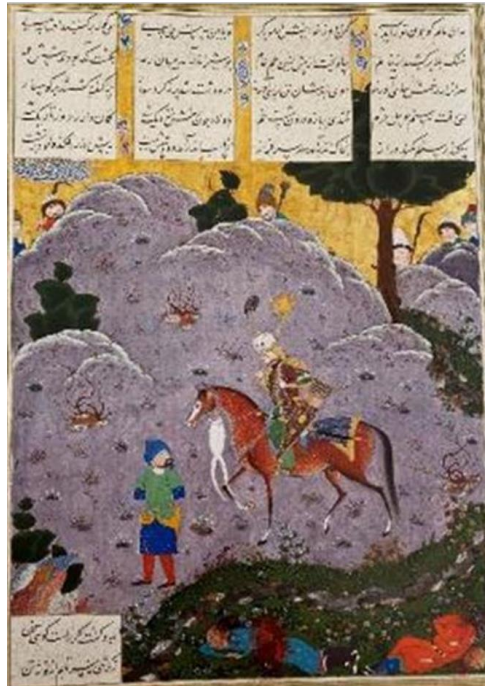
تصویر ۳. کشته شدن زن جادوگر به دست رستم. شاهنامه طهماسبی دوره صفوی. موزه هنرهای معاصر ایران.

ماجرای خان چهارم فرامرز رزم با دو گرگ است که پس از مرگ آن‌ها مشخص می‌شود دو ساحر نر و ماده بوده‌اند. سپس جنگ با عنقای جادو است که برف و سرما ایجاد کرده بود. خان چهارم جهانبخش کشتن دیو غول است. گسته‌م و جهانبخش در بیابان پتیاره‌ای می‌بینند که از بالای تنه دیو می‌ماند و پایین تنه به غول. اما جهانبخش با عمود خود دیو غول را زد (افشاری، مدائنی، ۱۳۷۷: ۴۱۴). چند نکته اساطیری در داستان‌های این خان دیده می‌شود: نخست آنچنان که در طومار کهن آمده رزم رستم با دیو است و نه با یک دشتبان که با خان چهارم جهانبخش نیز هم‌خوانی

دارد که جنگ با غول و دیو است و از این جهت شبیه مرحله چهارم مهری است، زیرا این زینه معروف به اسطوره پیروزی مشتری بر غول‌هاست: «مشتری آذرخش را در دست راست افراشته‌اش نگه داشته است و با آن به غول‌هایی که در برابرش زانو زده‌اند ضربه می‌زند. نبرد مشتری با غول‌ها در بسیاری از بناهای دیگر نیز دیده می‌شود (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۱۲۶). نکته دیگری که در طومار کهن دیده می‌شود و در شاهنامه بدان اشاره نشده وجود «عقاب» در خان چهارم است. دختر دیو سپید با جادو خود را به صورت عقاب درمی‌آورد و پس از آنکه رستم او را با تیر می‌زند رعد و برق و صاعقه ظهور می‌کند. نماد عقاب در مرحله چهارم آیین مهر نیز وجود دارد و عقاب جانور مشتری است. از جمله در تصویری که در هند رهایم به‌جا مانده است عقابی را می‌بینیم که برق به چنگال گرفته و بر روی کره‌ای نشسته است. همچنین در مذبح شیری که در رم یافته شده است، تصویر عقابی دیده می‌شود (همان: ۱۲۳). نکته بعدی وجود دو جادوگر نر و ماده در قالب دو گرگ در هفت‌خان فرامرز است که جهانبخش و گسته‌م در خان هفتم با این دو گرگ روبه‌رو می‌شوند. در مراحل هفتگانه مهری گرگ به مرحله سوم یعنی مرحله سرباز تعلق دارد. سرباز در این مرحله علاوه بر گذراندن سختی‌های گوناگون باید در شرایط دشوار با گرگ بجنگد (رضی، ۱۳۸۱: ۴ / ۲۱۱۴). همچنین این گرگ می‌تواند نمادی از گرگ آسمانی یا صورت فلکی شعرای یمانی و کلب اکبر باشد که چنین آن را نگهبان قصر آسمانی (دب اکبر) می‌دانستند (شوالیه، گریبان، ۱۳۸۵: ۴ / ۷۱۵).

۱/۵. خان پنجم

خان پنجم در شاهنامه ماجرای رفتن به تاریکی و بیرون آمدن از آن و رزم رستم با دشتبان و گرفتار شدن اولاد است. ماجرا در هفت لشکر و طومار نقالی شاهنامه (آیدنلو) شبیه شاهنامه است. با این تفاوت که اولاد به رستم می‌گوید بدان که پدر من پادشاه ولایت مازندران بود، چون فوت شد اردوان شاه زوردار شد پادشاهی از من بگرفت ... رستم گفت اگر جای دیو سفید و کاووس را به من نمایی پادشاهی مازندران را به تو دهم. اما در طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت نژد) خان پنجم «نزدیک قلعه سنگ ناگهان دستی از هوای فرود آمد و اولاد را به قلعه برد، رستم اندوهگین شد اما اکوکال گفت: تهمت این منزل دختر دیو سپید است، جایی است که پشه قدرت عبور ندارد، خود را دریاب... او عیار خود را بدر برد و اکنون نوبت به تو می‌رسد.



تصویر ۴. نگاره گرفتار شدن اولاد به دست رستم. شاهنامه طهماسبی دوره صفوی. موزه هنرهای معاصر ایران.

رستم رخس را در شکاف کوه پنهان نمود و خود را پشت سنگی مخفی ساخت... دختر دیو سپید اولاد را به درختی بست و با تازیانه او را می‌زد و می‌گفت: نمک بحرام توپسر زال را به قلعه من آوردی؟ اولاد با زاری و التماس گفت: ای ملکه دشمنی به سر دیو سپید کرده باشم اگر من او را آورده باشم اکوکال حرامزاده راهنمائی می‌کند! دختر دیو سپید ناغافل دست به هوا برد و اکوکال را که بی‌خبر تماشا می‌کرد از آسمان به زیر کشید و او را کنار اولاد به درخت بست و گفت: اکنون می‌روم و پسر زال را می‌آورم و شما را یک‌جا به قصاص خون خاله‌هایم زنده زنده کباب می‌کنم... سپس وردی خوانده و به‌صورت عقاب درآمد و از قلعه سرازیر شد، رستم به فراست دریافت این عقاب جادو است تیر و کمان به‌درآورد و نام یزدان را بر زبان جاری نمود و شصت از پیکان برداشت! بقدرت یزدان تیر به سینه عقاب خورد و معلق زنان بر زمین افتاد، رعد و برق و صاعقه و آتش ظهور نمود و رستم ساعتی سر به گریبان نام یزدان می‌خواند تا آشوب فرو نشست و رستم چشمش به پتیاره‌ای افتاد که لاشه اش چند پیلی بود، شکر یزدان را به‌جای آورد و داخل قلعه شد! ابتدا اکوکال را از درخت گشود اما اولاد را که از ترس بیهوش شده بود به ضرب تازیانه به هوش آورد و سپس با اکوکال به گردش در قلعه پرداخت.. طلا و جواهر خروارخروار در حجره‌های قلعه رو به‌هم ریخته و هزاران زندان از ملیت‌های گوناگون در قلعه بودند که رستم آنان را از بند رهانید و به اکوکال سپرد تا آن‌ها را با تمام جواهرات در سر حد باردوی تمرتاش رساند و خود اولاد را جلو انداخت و به طرف خان ششم رفتند» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۵). فرامرز در خان پنجم با سی هزار کرگدن در بیشه خوم‌سار روبه‌رو شده و آن‌ها را می‌کشد. خان پنجم جهانبخش رزم کردن با زنگیان آدمخور است که جهانبخش به کمک گلندام معشوق قطمیر زنگی او را شکست می‌دهد (افشاری، مداینی، ۱۳۷۷: ۴۱۶).

برخی پژوهشگران خان پنجم رستم را با درجه سرباز در کیش مهر همسان دانسته‌اند «برای داوطلبانی که خواهان تشریف به مقام سربازی بودند، مراحل دشواری وجود داشت. مجبور بودند از آزمایش‌های دشوار گذر، پیروز و کامیاب به درآیند. آزمایش‌ها عبارت بود از گور خوابی...» (رضی، ۱۳۸۱: ۵۶۸). اما دقت در برخی نکته‌های خان پنجم نشان می‌دهد که این خون با مرحله پنجم مهری بیشتر تطابق دارد. مرحله پنجم مهری «پارسی» است که «در فرسک‌های سنت پریسک پارسی را می‌بینیم که جامه‌ای به رنگ خاکستری در بر دارد و ایزد قیّم او ماه است» (ورمارزن، ۱۳۸۰: ۱۸۱)، همچنین در منابع دیگر پارسی را با آب مرتبط دانسته‌اند که باران بر زمین می‌آورد (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۹۷). همچنان که در هفت‌خان می‌بینیم رستم در خان پنجم به تاریکی می‌رسد:

همی‌رفت پویان به جایی رسید

که اندر جهان روشنایی ندید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱/۲)

چون تاریکی ملازم ماه است ازین جهت این خان می‌تواند با ماه در ارتباط باشد و همچنین مشعل سرنگون در دست پارسی (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۹۷) نیز یادآور تاریکی است. زمانی که رستم از تاریکی بیرون می‌آید کاملاً لباسش خیس است:

همه بر برش جامه چون آب بود

نیازش به آسایش و خواب بود (همان: ۳۲/۲)

که آب و باران این خان نیز چنان که گذشت با مرحله پارسی مرتبط است. پارسیان باستان تصور می‌کردند منی گاوی را که میترا قربانی کرده در ماه جمع می‌شد و در همان جا تطهیر می‌یافته و گیاهان و میوه‌های جدیدی به بار می‌آورده است. به همین دلیل است که ماه همچون نگهبان میوه‌ها قلمداد شده و پارسی نماد آن است. همچنین پارسی مناسبات خاصی با میترا دارد که نشانه ممیز وی داس است. در نقوش دیواری پارسی را می‌بینیم خوشه‌هایی چند با یک داس در دست دارد (ورمارزن: ۱۸۲). یکی از مضامین خان پنجم در شاهنامه و طومارهای نقالی چریدن رخس در میان کشتزار و جدال رستم با دشتبانی است که نگهبان کشتزار است و از این جهت نیز این خان می‌تواند نماد پارسی و ماه باشد.

۱/۶. خان ششم

خان ششم در شاهنامه ماجرای کشتن رستم ارژنگ دیو را و رفتن نزدیک کاوس‌شاه است. در هفت لشکر رستم در خان ششم علاوه بر ارژنگ، خرچنگ و اندی و بندی و قهقهه سه چشم را نیز می‌کشد (افشاری، مدائنی، ۱۳۷۷: ۱۶۹). رستم ارژنگ را کشت و دید چهل نره دیو بر سر چاه موکلند و سنگی بر سر چاه نهاده‌اند. بالاخره رستم ۲۴ دیو را به قتل رساند و بقیه گریختند و آن سنگ گران را از سر چاه برداشت. کاوس را دید که نابینا شده جادوان به

علم سحر آن‌ها را نابینا کرده‌اند و فقط با خون دل دیو سفید بینا می‌شود. در طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت‌نژاد) ماجرا با اغراق بیشتری بیان شده است :

«اولاد رستم را به سر چاهی که زندان دیو سپید بود آورد و گفت اگر می‌توانی داخل چاه شو و قصد داشت خودش فرار کند و از ژنگ و خرچنگ را با خبر کند، اما رستم سر پالهنگ او را به آکوکال سپرد. رستم سنگی سنگین را بر سر چاه دید که اکوکال گفت کار ما نیست این سنگ را چهارصد دیو سر چاه انداخته اند سوراخی که از آن سوراخ آذوقه به زندانیان می‌رسانند» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۶).



تصویر ۵. نگاره کشته شدن دیو به دست رستم. شاهنامه طهماسبی. دوره صفویه. موزه هنرهای معاصر ایران.

ماجرای خان ششم فرامرز جنگ با اژدها است. فرامرز به نجاران دستور داد گردونه‌ای با تیغ فولادی و زهرآب داده بسازند: «فرامرز در پای کوه نعره‌ای کشید و اژدها نعره فرامرز در اندرون غار شنید و حرکت کرد و سرخود را از غار بیرون آورد... فرامرز اسب را بر تخته سنگ بسته بعد از آن خود را به آن گردون رسانیده در میان آن صندوق نشست و مناجات رب العالمین کرد آن اسب‌ها صندوق پیش راند. اژدها نفس خود را قلاب کرد و آن دو اسب گردون‌کش با گردون فرامرز و با صندوق به دم درکشید قلاب‌ها و تیغ‌های زهر داده در دهان اژدها محکم شد و بند گردید. تا اینکه بالاخره اژدها کشته شد» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۶۱۳). اما جهانبخش و گسته‌م در خان ششم به بیابان موران رسیده و از آنجا گذشته و با اژدهایی روبرو می‌شوند که گسته‌م را با خود می‌برد. جهانبخش در جست‌وجوی او با طلسم تور بن

فریدون روبه‌رو می‌شود که با کمک سروش این طلسم را می‌شکند (افشاری، مدائنی، ۱۳۷۷: ۴۱۷). بخشی از این ماجرا شبیه داستان خان پنجم رستم در طومار نقالی شاهنامه است که با دشتبان درگیر می‌شود.

خان ششم رستم همسان است با پیک خورشید در آیین مهر است «پیک خورشید را باید نماینده خورشید یا سل دانست یا پیک هلیوس. سل خدای خورشید میان رومیان و هلیوس خدای خورشید در اساطیر یونان باستان است» (رضی، ۱۳۸۱: ۵۷۲). «عدم تمایز و برجستگی این خان نسبت به خان‌های دیگر و شاخص نبودنش خود حجت ادعای ما بر همسانی با درجه ششم یعنی پیک خورشید است... می‌توان نتیجه گرفت شاید کوتاه‌سخنی فردوسی در خان ششم، نشأت گرفته از ارتباط و امتزاج بسیار زیاد خان ششم و هفتم باشد و نیز یکسانی ماهیت وجودی ارزشنگ دیو و دیو سپید می‌تواند دلیل دیگری بر مدعای ما باشد» (بیدمشکی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). نکته دیگری که این خان را با مرحله ششم مهری و پیک خورشید مرتبط می‌کند بیت زیر در شاهنامه فردوسی است:

چو برگشت خورشید گیتی فروز

ز اولاد بگشاد خم کمند

بیامد دمان تا به کوه اسپروز

نشستند نزد درختی بلند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹/۲)

در این بیت هم خورشید را می‌توان در معنای واقعی در نظر گرفت و هم معنای استعاری. اگر معنای استعاری مد نظر باشد، خورشید استعاره از رستم می‌شود که گوینده داستان علنی او را در این خان به خورشید تشبیه کرده است. اما ماجرای خان ششم فرامرز از یک‌سو شبیه ماجرای رفتن اسفندیار به جنگ سیمرغ است. از سوی دیگر، بی‌شبهت به مرحله ششم مهری نیز نیست. همچنان که گذشت این بخش در آیین مهری به نام پیک خورشید معروف است و تصویر آن شخصی را نشان می‌دهد که جامه‌ای به سبک شرقیان پوشیده و کره‌ای در دست دارد و او عبارت از خورشید است که سوار بر ارابه خویش آسمان را هر روز طی می‌کند و اسبان را می‌تازاند (ورمارزن، ۱۳۸۰: ۱۸۳). همچنان که گذشت در این خان فرامرز سوار بر گردونه‌ای که دو اسب آن را می‌کشند به دل اژدها می‌رود و از این جهت همانند پیک خورشید است که سوار بر گردونه و اسب به سمت غرب و دل تاریکی می‌تازد.

۱/۷. خان هفتم

خان هفتم در شاهنامه ماجرای رفتن رستم به جنگ دیو سپید و کشتن او در غار و درآوردن جگر او برای بهبودی کیکاوس است. هفت‌لشکر فاصله تا دیو سپید را صد فرسنگ دانسته که هفت کوه در میان است و در هر کوه جماعتی از دیوان نشسته‌اند و عجایب بسیار است از سگساران، دوالپایان و گلیم گوشان. در هر کوهی دو روز جنگ می‌شود. درباره دیو سپید می‌گوید دیو سفید هفت روز خوابست و هفت روز بیدارست (افشاری، مدائنی، ۱۳۷۷: ۱۷۱). همچنین

هنگامی که نامه کیکاوس برای پادشاه مازندران را می‌برد، عجایب جماعتی می‌بیند که بعضی هفت سر دارند و بعضی سر ندارند... (همان: ۱۷۴). تکرار عدد هفت هم درباره کوه و هم درباره خواب و بیداری دیو و هم موجودات هفت‌سر می‌تواند تأکیدی باشد بر خان هفتم و یا خود هفت‌خان و شاید نشانه دیگری باشد که از آن بی‌اطلاعیم. رستم پس از شکست دادن پادشاه مازندران، با کیکاوس به ایران برمی‌گردد و کیکاوس گلندام بانو خواهر کیکاوس را بر رستم می‌بخشد که از این هدیه در شاهنامه نامی برده نشده است.

در طومار نقالی شاهنامه (آیدنلو) داستان با اغراق بیشتری آمده است. رستم وقتی به خان هفتم رسید اولاد گفت: قانون است که وقتی هوا گرم شود نره دیوان به خواب روند صبرکن تا دیوان به خواب روند بعد از آن برو علاج دیو سفید کن... (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۴۴۰). دیو را دید که خوابیده رستم نره کشید دیو بیدار شد... رستم یک پای دیو را قطع کرد... چندان خون از زخم پای آن دیو رفت که غار از خون پر شد رستم تا زانو در میان خون ایستاد و به این طریق سه شبانه روز تلافی کردند... کاووس ... نامه دیگر به پادشاه مازندران نوشت و رستم آن را برداشت و روانه شهر گرساران شد... رستم دست کلاه‌خور را خرد کرد ... رفت نزد پادشاه مازندران (همان: ۴۴۳). وقتی جنگ شد ... رستم بر قلب سپاه مازندران زد زنده بیل را کشت تا خود را به شاه مازندران رسانید... او سحر خواند سنگ خاره شد، رستم دستور داد تبرداران آمدند وقتی شاه مازندران بشنید به صورت اصل دعا و ثنا کرد، اما حاضر نشد با کاووس بیعت کند بعد از آن دژخیم گردن پادشاه مازندران را زد ... (همان: ۴۴۴) و اولاد هم شاه مازندران شد.



تصویر ۶. نبرد رستم با دیو سپید در خان هفتم. شاهنامه طهماسبی. دوره صفویه. موزه هنرهای معاصر ایران.

طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت‌نژاد) در این بخش به شخصیت‌پردازی و روابط علی و معلولی و جزئیات داستان بیشتر توجه دارد: «در شکارگاه دیو سپید رستم صیدی چند افکند و کباب نمود و با اولاد خوردند و سپس به اولاد گفت: من به غار دیو می‌روم و سه نعره می‌زنم... در غیر این صورت رخس را سوار شو و خود را به اردوی ما برسان و بگو رستم به قتل رسیده تدبیر کار خود کنید. اولاد گفت: جهان پهلوان بند از من بردار تا بتوانم گریخت. رستم خندید: مایوس نباش اگر من بمیرم رخس تو را باز می‌کند. رستم پس از آن که سفارشات لازم را به رخس نمود به طرف چشمه رفت ابتدا چون تیغ مصری عریان شد و سرو تن را در چشمه شست و سپس ساروق بسته را گشود و آن لباس پوشید...» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

نکته‌ای که هنگام گفتگوی دیو و رستم وجود دارد حضور مادر دیو است: «ناگهان مادر دیو سپید جوشان و غران وارد شد ... رستم تیر به مادر دیو سپید زد و او را کشت... رستم پای دیو را قطع کرد. دیو پا را سمت رستم پرت کرد پا از غار خارج شد و نزدیک اولاد افتاد و اولاد از ترس بیهوش شد. .. هفت شبانه روز دیو با یک پا رستم می‌جنگید سپس رستم او را بر زمین زد و با خنجر پهلوی او را درید، دیو از شدت درد دستی به سینه رستم زد که جهان پهلوان چهل قدم به عقب پرت شد و از هوش رفت! روز بعد رستم به هوش آمد و چون دیو را کشته دید نعره سوم را کشید لحظه بعد اکوکال حاضر شد به رستم تبریک گفت، اما رستم ناراحت بود چون دیو کشته شده بود اما کاووس مداوا نشد. اکوکال خندید و گفت: مداوای آن‌ها به خون جیگر دیو سفید است اما سپاهیان که سنگ شده‌اند ... مداوای آن‌ها به خاکستر بدن مادر دیو است...» (همان: ۱۶۱). ماجرای فرامرز در خان هفتم روبه‌رو شدن با آهوی پر خط و خال است که گرفتار پلنگ شده است و از فرامرز کمک می‌خواهد و فرامرز پس از کشتن پلنگ از آهو هویتش را می‌پرسد و او می‌گوید دختر فرطور نوس پری است (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۱۴۰) اما جهانبخش و گسته‌م در خان هفتم در بیشه‌ای با دو گرگ روبه‌رو می‌شوند که هیچ لشکر علاج آن‌ها نمی‌تواند بکند. آن‌ها هر دو گرگ را کشته و از آنجا در بیابانی به نره دیوی می‌رسند. پس از کشتن او در گنبدی با تابوت و لوح سیامک بن کیومرث روبرو می‌شوند و از دریا گذشته و با گاو و گوهر شب چراغ روبه‌رو می‌شوند و سپس به قتل ذوالخمار جادو و جادوگرانش رسیده و آن‌ها را کشته و رخس را برمی‌گردانند (افشاری، مدائینی، ۱۳۷۷: ۴۱۹).

پژوهشگران خان هفتم شاهنامه را با مقام پیر در آیین مهر همسان دانسته‌اند (رضی، ۱۳۸۱: ۵۷۳). شاید رستم با گذراندن این خان با پیر همخوانی داشته باشد، اما نکته‌ای اساطیری در طومارها آمده است که شخصیت رستم را به خود میترا نزدیک کرده و حوادث این خوان را به کشته شدن گاو توسط او شبیه می‌کند. در روایات مهری آمده است زمانی که میترا موفق می‌شود گاو را رام کند او را کشان‌کشان به غاری تاریک برده و با یک دست منخرین او را گرفته و با دست دیگر کارد شکار خود را در پهلوی او فرومی‌برد. آنگاه معجزه‌ای عجیب اتفاق می‌افتد: از بدن قربانی همه سبزیها و گیاهان سودمند به‌وجود می‌آید، از مغز حرام او گندم روییده، و از خون او رز می‌روید که نوشیدنی مقدس از آن به دست می‌آید. نطفه گاو را نیز ماه پذیرفته و پالوده می‌کند و از آن همه حیوانات مفید به وجد می‌آید (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۱۲۶). همچنین در روایت دیگری آمده است در دوران فرشگرد همه ناپاکان در آتش می‌سوزند و گاو

هدیوش توسط میترا قربانی شده و از پیه و چربی گاو معجون حیات جاوید ساخته شده و نیکان و پارسایان باقیمانده از آن بنوشند و برای همیشه زنده و جوان بمانند (رضی، ۱۳۸۱: ۴ / ۲۱۱۵). خلاصه‌ای از این اسطوره در شاهنامه آمده و آن نیز بینا شدن چشم کاووس و اطرافیانش توسط جگر دیو سپید است، اما قطعات کامل‌تری از آن در طومارهای نقلی ذکر شده است. یکی از آن‌ها مداوا شدن سپاهییانی که سنگ شده‌اند توسط خاکستر بدن مادر دیو سپید است. که سنگ شدن نمادی است از جریان نداشتن زندگی و خاکستر بدن مادر دیو صورت تحول یافته بدن خود گاو است که باعث می‌شود زندگی به جریان بیافتد و موجودات از بدن گاو به وجود بیایند. قطعه دیگر آن در طومار کهن آمده است. در اسطوره مهر آمده بود که از مغز گاو گندم روئیده است، در طومار کهن آمده است زمانی که گرگین سر دیو سپید را نزد زال برد، رودابه فرمان داد سر را دو نیمه کردند و کاسه مغز را خالی کردند و از مغز دیو مرهم ساخت و یک جفت یاقوت که ضحاک به بازو میبست در کاسه سر دیو به‌جای چشم او گذاشت و سر را به طلا گرفت و طلسم کردند که هیچ حربه بر آن کارگر نبود (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۶۲). همچنان که می‌بینیم مغز گاو یا همان غول نخستین در اسطوره مهر مایه روئیدن گندم می‌شود ولی در طومار نقش آن به مرور تغییر کرده و به مرهمی برای زخم‌ها تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

بررسی طومارهای نقلی شاهنامه نشان می‌دهد که در این آثار گاه نکاتی اساطیری از دوره‌های باستانی و آیین‌های رازآمیز و اساطیری به‌جا مانده است که یا در شاهنامه و دیگر متون ادب رسمی بدان‌ها اشاره نشده و یا کم‌رنگ است. در طومارهای نقلی سه هفت‌خان وجود دارد: هفت‌خان رستم، فرامرز و جهانبخش. پژوهش‌هایی که تاکنون پیرامون هفت‌خان انجام شده بر هفت‌خان رستم و مقایسه آن با آیین مهر متمرکز بوده است، اما پژوهش حاضر نشان می‌دهد اگرچه هفت‌خان فرامرز و جهانبخش براساس الگوی هفت‌خان رستم و اسفندیار ساخته شده‌اند ولی گاه نکاتی اساطیری در این هفت‌خان‌ها وجود دارد که پژوهشگران از آن‌ها غافل بوده‌اند و یا در تطبیق خان‌های رستم با مراحل هفت‌گانه مهری راه اشتباه رفته‌اند. به‌عنوان مثال خان چهارم جهانبخش جنگ با غول است و با اسطوره پیروزی مشتری بر غول‌ها همخوانی دارد. یا وجود «عقاب» در خان چهارم رستم در طومارهای نقلی است. و عقاب جانور سیاره مشتری است. همچنین وجود دو جادوگر نر و ماده در قالب دو گرگ در هفت‌خان فرامرز است که جهانبخش در خان هفتم با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. گرگ در مراحل هفت‌گانه مهری به مرحله سوم یعنی مرحله سرباز تعلق دارد. چریدن رخس در میان کشتزار و جدال رستم با دشتبانی که نگهبان کشتزار است او را با مرحله پارسی قابل مقایسه می‌کند که نشانه ممیز وی داس است و خوشه‌هایی چند با یک داس در دست دارد. ماجرای خان ششم فرامرز و اسب و گردونه‌اش همانند پیک خورشید است که سوار بر گردونه و اسب به سمت غرب و دل تاریکی می‌تازد. اما به‌جز مسائل اساطیری طومارها از دیدگاه داستان‌پردازی نیز قابل بررسی می‌باشند، خصوصاً طومار کهن شاهنامه فردوسی (صداقت‌نژاد) به شخصیت پردازی و روابط علی و معلولی و جزئیات داستان و تصویر حالات روحی و جسمی بیشتر توجه دارد. به‌عنوان مثال در خان هفتم رستم آورده است: «صدای گریه رستم بلند شد آن‌ها چون کور بودند وضع رقت‌انگیز خود را

نمی‌دیدند» (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۶) یا در ادامه می‌گوید: «تمرش از دیدن اوضاع رقت انگیز آنان به گریه درآمد و ابتدا حمام و اصلاح و سپس کسوت ملوکانه بر آن‌ها پوشانید» (همان: ۱۵۶) یا هنگام رفتن رستم به غار دیو به اولاد می‌گوید: اگر من کشته شدم «رخش را سوار شو و خود را به اردوی ما برسان و بگو رستم به قتل رسیده تدبیر کار خود کنید. اولاد گفت: جهان پهلوان بند از من بردار تا بتوانم گریخت. رستم خندید: مایوس نباش اگر من بمیرم رخس تو را باز می‌کند. رستم پس از آنکه سفارشات لازم را به رخس نمود به طرف چشمه رفت ابتدا چون تیغ مصری عریان شد و سرو تن را در چشمه شست و سپس ساروق بسته را گشود و آن لباس پوشید...» (همان: ۱۵۷). اما مقایسه کلی هفت‌خان طومارها و شاهنامه نشان می‌دهد اگر در شاهنامه بیشتر موجودات واقعی هستند و از عالم طبیعت قدم به عالم حماسه و صحنه هفت‌خان نهاده‌اند ولی در طومارها چنین نیست و نقال بیشتر از طبیعت و موجودات طبیعی فاصله گرفته است و موجودات خیالی بازیگردان صحنه‌های هفت‌خان شده‌اند و اگر گاهی آثاری نیز از موجودات طبیعی دیده می‌شود حقیقی نیستند و موجودات خیالی‌اند که در پوست و قالب آن‌ها ظاهر شده‌اند. انگار در نظر نقالان آن حدی از دلآوری و پهلوانی که قهرمان داستان در مواجهه با پدیده‌های طبیعی و موجودات آن از خود نشان می‌دهد رضایت‌بخش نیست و حس اعجاب خواننده یا شنونده را ارضاء نمی‌کند. شاید بر این اساس بتوان همچون ویلیام هانوی طومارها را ادامه سنت داستان‌پردازی و نقالی ایرانی دانست و شاهنامه را در این بین یک استثنا فرض کرد. همچنین مقایسه سه هفت‌خان طومارها نشان می‌دهد در هفت‌خان جهان‌بخش حوادثی خارق‌العاده و عجیب و غریب پشت سر هم آمده است تا همچون کتاب‌های عجایب‌نامه حیرت خواننده را برانگیزد و با نشان دادن قدرت جسمی و ذهنی قهرمان و یاری نیروهای ماوراءالطبیعی در پشت سر گزاردن این حوادث عظمت او را در چشم خواننده و یا شنونده بیشتر کند تا جایی که او را از قهرمانان داستان‌های پیشین برتر بداند.

پی‌نوشت

۱. مهران افشاری در مقدمه طومار نقالی نوشته است: «بیشتر آنچه در طومارهای نقالان نوشته شده، ساخته و پرداخته ذهن و قوه تخیل آنان است و گذشته از زبان ساده و عامیانه نقالان، این قبیل از روایت‌های خودساخته آنان نیز شاهنامه را که از ادبیات رسمی به‌شمار می‌آید، به ادبیات عامه‌پسند نزدیک کرده است» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۱۵). حتی زبان طومارها نیز همیشه ساده و عامیانه نیست و گاه به سمت زبان حماسی گرایش دارد. برای تفصیل این بحث نگاه کنید به: نیکخو، عاطفه؛ جلالی پندری، یدالله، ۱۳۹۴، «بررسی ساختاری زبان حماسی در طومار جامع نقالان معروف به هفت لشکر»، دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۰۱-۱۳۲.

۲. در شاخه شرقی سپهر زمانی هفت‌لشکر فارسی با طومار نقالی ۱۱۳۵ق و دست‌نویس‌های رستم‌نامه ۱۲۴۵ق مجلس و رستم‌نامه ۱۲۴۵ق ملک و هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ق همسان است. بنابراین، آثار برجسته‌ای که در ساختار طومار نقالی و با نام‌های هفت‌لشکر و رستم‌نامه به صورت کامل به ما رسیده‌اند، در سپهر زمانی یکسان «کیومرث تا بهمن» و در یک سنت نوع ادبی قرار دارند، اما با نام‌های متفاوتی معرفی شده‌اند. این سپهر زمانی و نوع ادبی پیونددهنده

متون نقالی به شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه پیروزان هستند. باتوجه به خلاصه‌ای که از این دو شاهنامه در تاریخ سیستان و نزهت‌نامه علایی بر جای مانده است، این آثار نیز در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن بوده‌اند و رویکرد نوع ادبی متون نقالی به آنها برمی‌گردد. نگارنده بر آن است که متون نقالی ما ساخته و پرداخته نقالان دوره صفوی نیست؛ بلکه این متون با واسطه‌هایی-البته با رویکرد گفتاری-به شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه پیروزان یا منابع آنها و یا رونوشت آنها بازمی‌گردند که به دلیل علاقه عامه مردم به گونه نقل و داستان منتقل شده و افزایش و کاهش‌های گسترده‌ای در آنها به وجود آمده است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۳: ۱۴۸).

۳. برای آگاهی از نفوذ و رواج کار خنیاگران در سراسر دنیا که با نامهای گوناگون شناخته می‌شده‌اند، نگاه کنید به مقاله: خنیاگران و سرودگویان دوره گرد، احمدعلی فرزین.

در مورد تفاوت حماسه‌های پس از شاهنامه و گرایش آنها به ویژگی‌های رمانس نظرات گوناگونی وجود دارد. یک نظر این است که به خاطر تغییرات فکری و اجتماعی فرهنگ ایران، روح حماسه افول کرده و رمانس جای آن را گرفته است، اما نظر دیگر که ویلیام هانوی نیز از آن دفاع می‌کند این است که نویسندگان رمانس و خوانندگانشان همیشه وجود داشته‌اند، ولی فردوسی در این میان یک استثنا بوده است. (Hanaway, ۱۹۸۸: ۱۰۶)

دکتر مالمیر معتقد است با تأمل در ساختار کلی شاهنامه، مشخص می‌شود که تناقض‌ها و تضادهای موجود در ظاهر شاهنامه بنیاد آیینی و اندیشه‌ای دارد و حاصل نوعی جابه‌جایی اسطوره‌ای است (مالمیر، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

منابع

کتاب‌ها

- آیدانلو، سجاد. (۱۳۹۱). طومار نقالی شاهنامه. چ ۱. تهران: به نگار.
- افشاری، مهران؛ مداینی، مهدی. (۱۳۷۷). هفت لشکر طومار جامع نقالان. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). « بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی ». جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). تصحیح محمد فقی بهار. تهران: نور.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان. چ ۱. ج ۴. تهران: بهمن.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). آیین مهر. چ ۱. تهران: بهجت.
- سرمدی، مجید. (۱۳۸۲). فرامرزنامه. چ ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شوالیه، ژان و گربران، آلن. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها، ترجمه سودا به فضایی، تهران: جیحون.
- صداقت‌نژاد، جمشید. (۱۳۷۴). طومار کهن شاهنامه فردوسی. تهران: دنیای کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۸۶). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی. چ ۳. تهران: چشمه.
- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۳). ادبیات عامیانه ایران. تهران: حیدری.
- مرکلباخ، رانیپهودل. (۱۳۸۷). میترا آیین و تاریخ، ترجمه توفیق گلی‌زاده، تهران: اختران.

مقالات

- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۳). «رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)». پژوهش‌نامه ادب حماسی. ۱۰. ش ۲۴. ۱۷۱-۱۴۵.
- ابراهیمی، قربانعلی؛ محمودی، مریم. (۱۳۹۱). «تحلیل چهارمین خون از هفت‌خون‌های حماسه ملی ایران بر بنیاد اسطوره». متن‌شناسی ادب فارسی. ش ۲. ۷۵-۹۲.
- بویس، مری؛ جورج فارمر، هنری. (۱۳۶۸). دو گفتار درباره خنیاگری و موسیقی ایران. ترجمه بهزادباشی. تهران: آگه.

- بیدمشکی، مریم. (۱۳۸۳). «مهر مهر بر هفت‌خان رستم». کتاب ماه هنر. ۱۱۴-۱۲۱.
- پناهی، نعمت‌الله. (۱۳۹۵). «روایت نقالان از داستان رستم و سهراب». کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. ۱۷، ش ۳۳. ۲۲۵-۲۴۸.
- حسینی، مریم. (۱۳۹۱). «بن‌مایه آیین‌های مهر و زرتشت در هفت پیکر نظامی». جستارهای ادبی مجله علمی پژوهشی. ۱۷۶. ۹۵-۱۲۰.
- دخت مشهور، پروین. (۱۳۷۸). «هفت‌خوان یا هفت‌خان رستم و برجستگی‌های این رزمنامه». نامه پارسی. ش ۱۳. ۱۷۲-۱۷۹.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۷). «سرچشمه‌ها و پشتوان‌های شاهنامه فردوسی و طومار نقالان». مجله فرهنگ مردم. ۶۷۲-۶۹۰. ۱/۳. ش ۲.
- زارع، مریم. (۱۳۹۵). «بررسی آیین مهر و بازتاب آن در بخش شاهان پیشدادی شاهنامه». مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه ۲. ش ۱/۳. ۶۷۲-۶۹۰.
- سرامی، قدمعلی و منصور، سیما. (۱۳۹۰). «هفت زینه مهری در هفت‌خوان بیژن». ش ۲۳. ۵۵-۱۰۰.
- فرزین، احمدعلی. (۱۳۸۵). «خنیگران و سرودگویان دوره گرد». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. ۱۳۱-۱۱۳.
- نیکخو، عاطفه و جلالی پندری، یدالله. (۱۳۹۴). «بررسی ساختاری زبان حماسی در طومار جامع نقالان معروف به هفت لشکر». دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه. ش ۵. ۱۰۱-۱۳۲.